جلسه 287

شنبه 05/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ترتب ابتدا از محقق ثانی ره مطرح شده است و ایشان قائل به امکان ترتب شده اند. از مرحوم کاشف الغطاء هم در بحث من اجهر فی موضع الاخفات نقل شده است که ایشان فرموده اند من اجهر فی موضع الاحفات أو اخفت فی موضع الاجهار نمازش صحیح است بخاطر امر ترتبی.

مرحوم شیخ انصاری مخالف ترتب است و ترتب را محال می داند، مثل مرحوم آخوند.

مرحوم میرزای شیرازی سید مجدد و مرحوم نائینی قائل به امکان ترتب هستند.

یک مطلبی که مرحوم نائینی دارد این است که می فرماید: و من الغریب شیخ انصاری منکر ترتب است بین اهم و مهم. می گوید امر ترتبی به مهم محال است. اما در بحث تعارض اگر یک خبری گفت قم، یک خبری گفت إجلس، بنابر قول به طریقیت در حجیت امارات، قائل شده است به تساقط. اما بنا بر قول به سببیت قائل شده است به تزاحم، فرموده است که واجب است قیام علی تقدیر ترک الجلوس، و واجب است جلوس علی تقدیر ترک القیام. مرحوم نائینی فرموده است این غریب است که ما ترتب را از جانب واحد محال بدانیم، اما ترتب من الجانبین را ممکن بدانیم. یک ترتب محال، دو ترتب ممکن باشد.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی قابل جواب است. اولا آن عبارت مرحوم شیخ در بحث تعارض ظهور در ترتب در حکم شرعی ندارد. و لذا صریحا فرموده است که یحکم العقل بوجوب امتثال احدهما لا بعینه. عقل می گوید حال که هم قیام ملاک دارد بنابر سببیت و هم جلوس ملاک دارد، شما هم متمکن نیستید از جمع بینهما، بر شما واجب است عقلا امتثال احد الخطابین. این عبارت شبیه آن مسلکی است که مثل حضرت امام قده دارند، که تزاحم مربوط می شود به حکم عقل. در مقام تزاحم ترتب بین دو حکم شرعی نیست، عقل است که حکم می کند به تخییر عند تساوی المتزاحمین و تعیین الاهم عند تزاحم الاهم و المهم.

ثانیا: برفرض مرحوم شیخ ترتب در حکم شرعی را بگوید، بله ترتب من کلا الجانبین اشکالش کمتر است از ترتب من جانب واحد. چرا؟ برای اینکه در ترتب من جانب واحد مثل تزاحم اهم و مهم، مهم درگیر نیست با اهم. مهم یک وجوب مشروط است، می گوید إذا لم تأت بالاهم فأت بالمهم. امر به مهم اقتضاء ندارد ترک اهم را. امر به مهم می گوید إذا کنت تترک الاهم فأت بالمهم. من هیچوقت نمی گویم لا تأت بالاهم. اما امر به اهم مطلق است، می گوید در هر حال چه آن حالی که فرض می شود مرا امتثال می کنی و چه آن حالی که فرض می شود مرا عصیان می کنی، من اعلام می کنم باید اهم را بیاوری. یعنی در آن حالی که این مکلف انقاذ ابن مولا نمی کند، انقاذ می کند عبد مولا را، هنوز این مولا زنده است. أنقذ إبنی هنوز خطابش زنده است و به این مکلف می گوید أنقذ إبن المولا. حتی در حال عصیان امر به انقاذ ابن مولا باز امر به انقاذ ابن مولا فعلی است، چون هنوز عصیان در خارج محقق نشده است، در مستقبل محقق خواهد شد. ولذا أنقذ إبنی فعلی است ومطلق است و اقتضاء می کند أنقذ إبنی که ما ترک کنیم انقاذ عبد مولا را و امتثال کنیم انقاذ ابن مولا را. امر اهم فعلی است و مطلق است. و یکی از مشکلات در باب تزاحم این است که چطور در آن حالی که ما عصیان می کنیم اهم را، هم امر به مهم داریم و هم امر به اهم داریم. اما در جائی که ترتب من کلا الجانبین است، تزاحم است بین انقاذ ابن مولا و عم مولا. می گوید فرقی نمی کند، عمو هم احترام دارد با پسرم تفاوتی ندارد. اینجا می گوید إن کنت تترک انقاذ إبنی فأنقذ عمی، إن کنت تترک إنقاذ عمی فأنقذ إبنی. شما در خارج اگر بروید انقاذ کنید عم مولا را، اصلا انقاذ ابن امر ندارد تا بخواهد تزاحم پیدا کند و تمانع پیدا کند. اگر بروید انقاذ کنید عم مولا را، فقط عم مولا وجوب انقاذ دارد، ابن مولا وجوب انقاذ ندارد. چون وجوب انقاذ ابن مولا این است که إن کنت لاتنقذ عمی فأنقذ إبنی. و اگر هم بروید انقاذ کنید ابن مولا را، انقاذ عم مولا امر ندارد.

البته من نمی خواهم بگویم در تزاحم متساویین امر ترتبی به کلا المتساویین هیچ محذوری ندارد. بعد توضیح خواهیم داد که آنجا هم خالی از اشکال نیست. ولکن یک اشکالی در تزاحم اهم و مهم است که در تزاحم متساویین نیست. و لذا اشکال امر ترتبی به مهم اشد است، اطلاق دارد امر به اهم. امر به اهم سازش ناپذیر است. به قول ضرب المثل خودتان می گوئید دو تا نیم من با هم جمع می شوند، امر ترتبی به انقاذ عم مولا با امر ترتبی به انقاذ ابن مولا با هم تمانع ندارند. اما امر ترتبی انقاذ عبد مولا با امر مطلق انقاذ ابن مولا، این امر مطلق انقاذ ابن مولا می گوید من در هر حالی فعلی هستم. حتی در حال عصیان و اشتغال به انقاذ عبد مولا من اعلام می کنم که انقاذ ابن مولا ترک نشود. از آن طرف هم امر به انقاذ عبد مولا در این حال می گوید انقاذ کن عبد مولا را، شبهه اینکه امر مطلق به اهم جمع نمی شود با امر ترتبی به مهم این اقوی هست.

سؤال وجواب: اینکه مرحوم نائینی فرمود و من الغریب أن العلامة الانصاری منع من الترتب فی تزاحم الاهم و المهم و لکن ذکر الترتب فی تزاحم المتساویین، نه این غریب نیست.

سؤال وجواب: امر به متساویین مترتب است بر ترک فعل آخر، نه بر عصیان فعل آخر. یعنی محال است در باب تزاحم متساویین امر بکند مثلا مولا به انقاذ ابنش مترتبا علی عصیان الامر بانقاذ العم. این محال است. این را بعد توضیح می دهیم. ترتب در متساویین این است که میگوید إن کنت لا تنقذ عمی فأنقذ ابنی، این هم می گوید إن کنت لا تنقذ إبنی فأنقذ عمی. اینها در فرض اشتغال به هر کدام دیگری اصلا فعلی نیست. برخلاف تزاحم اهم و مهم، که در فرض اشتغال به مهم امر به اهم فعلی است.

سؤال وجواب: بحث در امکان ترتب است نه در وقوع که در باب متساویین می گویند ممکن است. ولی در باب تزاحم اهم و مهم می گویند اصلا ممکن نیست که مولا بگوید أنقذ إبنی، إن کنت لا تنقذ إبنی فأنقذ عبدی. چون امر به انقاذ ابن مطلق است در حال عصیان هم فعلی است لذا مشکل پیدا می کند. در هر حال می گوید أنقذ إبنی حتی در این حالی که داری می روی سمت انقاذ عبد مولا. خب با امر به انقاذ عبد مولا در این حال مشکل پیدا می کنند و قابل جمع نیستند. اشکال این است. برخلاف ترتب من کلا الجانبین. اگر شما بروید سراغ انقاذ ابن مولا، اصلا امر ندارد انقاذ عم مولا تا بخواهد مشکلی ایجاد کند.

سؤال وجواب: دو تا واجب مشروطی داریم که قابل جمع نیستند. وجوب کل واحد منهما علی تقدیر ترک الآخر. در صورتی که امکان جمع بین الفعلین نباشد می شود ترتب من کلا الجانبین. اگر امکان جمع باشد بین الفعلین، مثل اینکه بگوید إن کنت لا تصوم فأطعم، إن کنت لا تطعم فصم، بله این هیچ مشکلی ندارد. مرحوم آخوند هم در واجب تخییری این را تصویر کرده است. گفته گاهی ملاک در دو فعل است نه ملاک در جامع، که جامع واجب بشود، گاهی ملاک در دو فعل است ولکن امکان استیفاء کلا الملاکین معا نیست. خود مرحوم آخوند هم در کفایه در بحث واجب تخییری دارد. می گوید گاهی می بینیم ملاک در دو فعل است، هم صوم ملاک دارد در کسی که افطر متعمدا، و هم اطعام مسکین ملاک دارد. می پرسید پس چرا هر دو را واجب تعیینی نکرد؟ می گوئیم چون امکان استیفاء کلا الملاکین معا نیست. مرحوم آخوند گفته خب واجب می شود اطعام علی تقدیر ترک الصوم، واجب هم می شود صوم علی تقدیر ترک الاطعام.

به مرحوم آخوند هم اشکال کرده اند که اینکه شد ترتب.

ممکن است مرحوم آخوند بگوید من ترتب من کلا الجانبین را قبول دارم. که البته این بعید است و با عبارتهای بحث تزاحمش نمی سازد. یا بگوید من نظرم در بحث واجب تخییری به جایی است که امکان اتیان کلا الفعلین باشد مثل همین مثال صوم و اطعام مسکین. امکان استیفاء کلا الملاکین نباشد ولی امکان اتیان به کلا الفعلین باشد. به هر حال ترتب یعنی همین که این فعل واجب باشد علی تقدیر ترک آن فعل. و اگر متساویین بودند آن فعل هم واجب است علی تقدیر ترک این فعل. و اگر امکان اتیان کلا الفعلین معا نبود همین بحث ترتب در تزاحم متساویین می شود.

سؤال: این اشکال در بحث واجب تخییری بود که در فرضی که هر دو را ترک می کنند دو تا عصیان کرده اند. جواب: عرض کردم ما نمی گوئیم ترتب من کلا الجانبین هیچ اشکالی ندارد، اما اشکالش اخف است از اشکال تزاحم اهم و مهم. در تزاحم اهم و مهم یک اشکال زائدی هست و آن این است که امر به اهم یقتضی ترک المهم مطلقا. امر به اهم ینادی باعلی صوته یجب انقاذ الابن مطلقا حتی در آن حالی که فرض می شود شما عصیان می کنید و مشغول انقاذ عبد مولا می شوید. در همان حال هم امر به انقاذ ابن می گوید بروید سراغ انقاذ ابن مولا، گفته می شود این جمع نمی شود با اینکه در این حال یک خطاب دیگری بگوید بروید سراغ انقاذ عبد مولا. ولی در تزاحم متساویین شما دنبال هر فعلی بروید معنایش این است که فعل دیگر امر ندارد. حالا شما می گوئید لازمه اش در ترتب متساویین این است که اگر هر دو را ترک کنم دو تا عقاب می شوم، خب این یک محذوری است که مرحوم آخوند در بحث ترتب مطرح کرد، معلوم نیست مرحوم شیخ مشکل ترتب را در تعدد عقاب بگیرد که لازمه ترتب تعدد عقاب است. اشکال تزاحم اهم و مهم چون اخف است ولذا نمی شود گفت و من الغریب ما عن العلامة الانصاری.

سؤال وجواب: اشکال تعدد عقاب در هر دو هست و مرحوم آخوند در هر دو مطرح کرده است. حالا شما ملتزم می شوید ولی مرحوم آخوند می گوید استاد ما علی ما ببالی که مدافع ترتب بود نمی توانست ملتزم بشود به تعدد عقاب و لذا دنبال یک راه حلی بود. اما در تزاحم اهم و مهم یک اشکال زائدی هست. پس اشکال تزاحم اهم ومهم اشد است.

در بحث واجب تخییری هم این نقض به مرحوم آخوند وارد است که لازمه مسلک شما در واجب تخییری که دو قسم کردید واجب تخییری را، گفتید گاهی ملاک در جامع است، یک امر می رود به احدهمای لابعینه، گاهی ملاک در هر دو فعل است، صوم و اطعام مسکین، ولی امکان استیفاء کلا الملاکین معا چون نیست، مولا می گوید یجب الصوم إذا لم تطعم الفقیر، یجب الاطعام إذا لم تصم، این مسلک مرحوم آخوند برفرض بگوئید نظر مرحوم آخوند به جائی است که امکان اتیان به کلا الفعلین هست، بر خلاف بحث تزاحم که امکان اتیان کلا الفعلین نیست، ولی این اشکال تعدد عقاب آنجا هم مطرح می شود که ممکن است مرحوم آخوند بگوید من آنجا هم ملتزم می شوم، اگر کسی نه روزه گرفت و نه اطعام کرد دو تا عقاب می شود. ممکن است گوید. بگوید چون قادر بودی هم روزه بگیری وهم اطعام کنی. ولو اگر هر دو را انجام می دادی استیفاء کلا الملاکین نمی توانستی انجام بکنی، اما همینکه می توانستی به اصطلاح حالت مترسک داشته باشد و پوشالی باشد که ولو فعل بی ملاک هم صوم و هم اطعام با هم انجام بدهی، حالا هر دو را ترک کردی دو تا عقاب داری، اما در فرض تزاحم فرض این است که این مکلف نمی تواند هر دو کار را انجام بدهد. بالاخره ممکن است مرحوم آخوند فکر می کرد و اینجوری جواب می داد.

حالا بحث ترتب دو مشکل اساسی دارد. قبل از اینکه این دو مشکل اساسی را عرض کنم یک توضیحی در بحث ترتب بدهم، وآن این است که: گاهی بعد از عصیان اهم مجال برای اتیان مهم هست. أنقذ إبنی، مکلف گوش نداد. جنازه ابن مولا آمد روی آب. اما عبد مولا از آن آدمهای قوی است، انقاذش هم نکنند تا یک ساعت دیگر دست و پا می زند. دیگر امر به انقاذ ابن مولا ساقط شد، چون دیگر ابن مولا مرد. موضوع از بین رفت. از این به بعد امر به انقاذ عبد مولا فعلی می شو و این نیازی به بحث ترتب ندارد.

مرحوم آخوند هم می گوید اینجا ما هم قبول داریم که بعد از سقوط امر به اهم اگر مجال برای امتثال مهم هست بگذارید امر به مهم فعلی بشود. این مکلف اگر انقاذ می کرد ابن مولا را دیگر توان انقاذ عبد مولا را نداشت، ولی انقاذ نکرد ابن مولا را، ابن مولا مرد، حالا عبد مولا زنده است مولا می گوید خب أنقذ عبدی. شبیه روزه ماه رمضان، یک آقایی است می گوید دکتر به من گفته در این سی روز یک روز می توانی روزه بگیری، حالا میل خودت است، روز 21 ماه رمضان روزه می گیری یا روز اول، هر کی روزه می گیری. دکتر اعلام بی طرفی کرد نسبت به روزهای ماه رمضان. اما علماء می گویند روز اول بر تو صوم واجب است. چرا؟ برای اینکه الان موضوع در حق تو فعلی است، من شهد منکم الشهر و لم یکن مریضا أو مسافرا روزه بگیر. شما هم گفتید قول طبیب که قائل به تخییر است اوفق به نفس است، روزه را خردید. شب شد، امر به صوم روز اول ساقط شد بالعصیان. فردا به شما خطاب می کنند که صم فی الیوم الثانی من شهر رمضان، باز هم روزه را خردید. او هم امرش ساقط شد. تا روز سی ام ماه رمضان. اگر روز سی ام را هم عصیان کردید و گفتید این هم برود به سرنوشت 29 روز دیگر ملحق بشود، سی تا تکلیف به تدریج فعلی شده است الاهم فالاهم. مرحوم آخوند می گوید اشکال ندارد. در حالی که لازمه این سی تا تکلیف سی تا عقاب است در حالی که شما قادر بر یک صوم بیشتر نیستید.

حالا مرحوم آخوند مشکل تعدد عقاب را چکار می کند، ما نمی دانیم چه می کند، اما مرحوم آخوند می گوید اینجا من هم قبول دارم سی تا امر را، برای اینکه اینجا مشکل ترتب نیست. چرا؟ برای اینکه هر امری که مرد بعد از مردن او امر به روزه فردا فعلی می شود. یا در همین مثال انقاذ ابن مولا، موقعی که ابن مولا مرد و امر به انقاذ ابن مولا ساقط شد، ناگهان می بینیم چراغ امر انقاذ عبد مولا روشن شد. می پرسیم تا حالا کجا بودی؟ می گوید از ترس آن امر به انقاذ ابن مولا من نمی توانستم عرض اندام بکنم. مرحوم آخوند هم که گفت محال است با وجود امر به اهم امر ترتبی به مهم. می گویند الان چرا آمدی؟ می گوید مرحوم آخوند مجوز صادر کرد و گفت امر به اهم دیگر ساقط شد. خلا لک الجو فبیضی واصفری ونقّری ما شئت أن تنقّری. دیگر امر به مهم میدان را برای خودش خالی می بیند.

پس مورد نزاع جائی است که امر به مهم در زمان امر به اهم می خواهد فعلی بشود نه در زمانی که امر به اهم ساقط شد آنوقت می بینیم اتیان به مهم ممکن است امر به مهم می خواهیم پیدا کنیم. فرض ترتب در جائی است که عبد مولا و ابن مولا هر دو مثل هم هستند، همزمان با هم می میرند، ده دقیقه فرصت است، این مکلف در این ده دقیقه انقاذ بکند ابن مولا را کرده، اگر نکند ابن مولا می میرد. عبد مولا هم در همین ده دقیقه قابل انقاذ است. والا اگر او را هم در این ده دقیقه انقاذ نکنی او هم می میرد. در همین ده دقیقه هر چه می خواهد بشود باید بشود. خب مرحوم آخوند میگوید در این ده دقیقه که امر داریم به انقاذ ابن مولا. امر ترتبی به انقاذ عبد مولا نمی شود. بعد از اینکه این ده دقیقه گذشت و پسر مولا مرد، خب عبد مولا هم مرده است و دیگر به درد نمی خورد. بحث ترتب در اینجا هست.

دو اشکال اساسی به ترتب گرفته شده است:

اشکال اول را مرحوم آخوند تقریب کرده است. فرموده: در تزاحم اهم و مهم، امر به انقاذ ابن مولا فعلی است. امر به انقاذ عبد مولا ترتبی است. إن کنت لاتنقذ إبنی فأنقذ عبدی.

مرحوم آخوند می فرماید ببینید رتبه امر به مهم متأخر است از امر اهم. من این را قبول دارم. چون امر به مهم موضوعش عصیان امر اهم است. عصیان امر اهم هم چون تأخر دارد از خود امر به اهم، باید یک امری فرض کنیم تا عصیان او فرض بشود. پس امر به مهم تأخر دارد رتبة از امر به اهم، چون موضوع امر به مهم عصیان اهم است، حکم از موضوعش تأخر دارد. عصیان اهم هم تأخر دارد از خود امر به اهم تأخر عصیان الامر عن ذات الامر. پس می شود بگوئیم امر به مهم متأخر است از امر به اهم. (مرحوم آخوند نگفته بمرتبتین ولی واقعش می شود بمرتبتین).

ولکن مرحوم آخوند فرموده: این امر به اهم ما را رها نمی کند. این امر به اهم می گوید من در هر مرتبه ای هستم. در مرتبه امتثال هستم. در مرتبه عصیان هستم. چکار کنیم. امر به اهم می گوید در همان مرتبه ای که شما عصیان می کنید امر به اهم را و امر به مهم فعلی می شود، فکر نکنید من با شما نیستم. امر به اهم معکم أینما کنتم. این امر به اهم یقتضی ترک المهم عقلا و صرف القدرة فی اتیان الاهم. خب اقتضاء امر به اهم حتی در فرض اتیان این امر به اهم این است که اترک المهم و اشتغل بالاهم. أنقذ إبنی در آن ده دقیقه که بنا داری عصیان کنی امر به انقاذ ابن را، باز ینادی باعلی صوته که می گوید من امر به انقاذ ابن مولا هستم در حال عصیان هم فعلی هستم، اقتضاء می کنم عقلا ترک کنی انقاذ عبد مولا را و مشغول انقاذ ابن مولا بشوی. این را امر به اهم می گوید. امر به مهم هم اگر بخواهد بگوید در این حال عصیان امر به اهم من اقتضاء می کنم اشتغال به انقاذ عبد مولا را. نگاه به امر مهم می کنیم می بینیم بنده خدا خیلی سلم است، می گوید من کاری ندارم، من هیچوقت نمی گویم انقاذ نکن ابن مولا را، نه می گویم بکن و نه می گویم نکن. امر به مهم نسبت به انقاذ ابن مولا که شرط وجوبش هست ساکت است. خب همین بس است دیگر. همین بس است که می گوید من نمی گویم انقاذ نکن ابن مولا را عصیان کن امر به اهم را. ولی اگر عصیان می کنی امر به اهم را، لطفا گوش به حرف من بده بیا انقاذ کن عبد مولا را. مشکل در امر به مهم نیست مشکل در امر به اهم است که در این حال هم می گوید مرگ بر امر به مهم. این را می گوید دیگر. می گوید باید شما در همین حال هم ترک کنی مهم را و مشغول اهم بشوی.

این اشکال مرحوم آخوند، که می گوید لازمه جمع بین امر به اهم و امر به مهم در این حال این است که تکلیف بشویم به غیر مقدور. چون من قدرت ندارم که در این ده دقیقه هم انقاذ کنم ابن مولا را و هم انقاذ کنم عبد مولا را. أنقذ إبنی می گوید مشغول بشو انقاذ کن ابن مولا را، حتی در همین حال عصیان هم باز می گوید. أنقذ عبدی هم می گوید مشغول بشو انقاذ عبد مولا کن. خب این می شود طلب غیر مقدور. چون من قادر نیستم بر جمع بین این دو فعل. مثل اینکه یکی بگوید قم و یکی بگوید إجلس، همزمان. خب من نمی توانم.

إن قلت: آن طلب غیر مقدوری محال است که مستند به سوء اختیار مکلف نباشد. "ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا"، در برخی از آیات هم هست که "فبما نقضهم میثاقهم حرمنا علیهم"، که غیر مقدور عرفی مراد است. برخی از تکالیف بنی اسرائیل واقعا غیر مقدور عرفی بود، ولی چون مستند به سوء اختیارشان بود مشکلی نداشت. این إن قلت می گوید اینجا هم مولا می گوید أنقذ إبنی، بعد می گوید إن کنت تعصی امر به انقاذ ابن را فأنقذ عبدی. کی طلب ضدین پیش می آید؟ موقعی که این آقای مکلف عصیان بکند امر به انقاذ ابن مولا را. خب عصیان نکند. طلب غیر مقدور یعنی طلب ضدین (انقاذ ابن مولا و انقاذ عبد مولا ضدین هستند برای این مکلف دیگر، لا یجتمعان) این معلق است بر عصیان این مکلف. این محال نیست.

قلت: مرحوم آخوند می گوید چه جور محال نیست؟! اگر مولا به کسی بگوید إن کنت تصعد فوق السطح فقم و اجلس فی آن واحد. خب این محال است از مولای حکیم صادر بشود.

اگر مولا بگوید خب می خواست نرود، من که به او نگفتم برو بالای پشت بام، می خواست نرود.

می گویند مولا! حالا که رفت، علی تقدیر اینکه رفت بالای پشت بام، می شود تو طلب ضدین بکنی؟

جالب این است که مرحوم آخوند می گوید طلب ضدین ( طلب غیر مقدور) محال من المولی الحکیم الملتفت الی محالیته. مثل اینکه یک محالی است که از همه محال نیست، فقط از مولای حکیم محال است. چون می گوید التکلیف بالمحال محال من المولی الحکیم الملتفت الی محالیته. من می خواهم عرض کنم این ظاهرا بازگشتش به قبیح بودن طلب غیر مقدور است ولو تعبیر کرده محال. حالا مهم نیست.

خلاصه حرف مرحوم آخوند این است که چه فرق می کند، طلب ضدین محال است از مولای حکیم یا حالا شما تعبیر کنید قبیح است ولو معلق باشد بر فعل اختیاری و مستند باشد به سوء اختیار مکلف. پس ترتب شد محال.

این دلیل اول ایشان. دلیل دوم ایشان انشاء الله روزهای آینده.